

تحلیلی بر نقش رقابت‌های درباری، در برآمدن و افول فتحعلیخان داغستانی

محمود مهمان‌نواز، استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج (نویسنده‌ی مسئول)*
سیدمحمد موسوی‌خو، استادیار دانشگاه یاسوج

چکیده

در اواخر حکومت صفویان به دلیل ضعف پادشاهان این سلسله رقابت‌ها برای کسب مقامات مختلف بالا گرفت. در این بین مهم‌ترین منصبی که افراد درصدد کسب آن بودند مقام اعتمادالدوله بود که بعد از شاه نفر دوم محسوب می‌شد. فتحعلیخان داغستانی در زمان شاه سلطان حسین توانست این منصب را به دست بیاورد. او از قوم لزگی و سنی مذهب بود. رسیدن او به چنین مقام مهمی در حکومت شیعی صفویان نشان از آن دارد که وی به خوبی با راهکارهای رسیدن به قدرت در حکومت صفویان آشنا بوده است. عاملی که سبب ترقی او شد کسب مقام قوللرآغاسی (منصبی نظامی مختص غلامان) بود. صاحب این منصب می‌توانست با ابراز لیاقت و یا به هر نحو دیگری که دل شاه را به دست بیاورد، هم صاحب نفوذ سیاسی و هم صاحب ثروت شود. نمونه برجسته این مورد الله‌وردیخان و پسرش امامقلی خان در دوران شاه‌عباس اول می‌باشند. فتحعلیخان داغستانی نیز از طریق این مقام به بالاتر (اعتمادالدوله) رسید. فتحعلیخان را می‌توان آخرین فرد تقریباً کاردان دربار صفویان دانست. با این روی سیاست‌های وی با مخالفت و دشمنی گروه‌های دیگر (بخصوص ترکان و تاجیکان) مواجه شد که در نهایت منجر به کودتایی از سوی دشمنان علیه وی شد. این پژوهش باهدف بررسی و تبیین رقابت‌های درباری و نقش این رقابت‌ها در صعود و سقوط فتحعلیخان داغستانی در زمان شاه‌سلطان حسین، به انجام رسیده است. روش تحقیق در این پژوهش، تاریخی-تحلیلی و جمع‌آوری اطلاعات به روش کتابخانه‌ای انجام شده است.

واژگان کلیدی: اعتمادالدوله، فتحعلیخان داغستانی، صفویه، لطفعلیخان داغستانی، شاه سلطان

حسین.

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۷/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۰۳

*E-mail: Mahmoud.mehmannavaz@yahoo.com

مقدمه

از ابتدای تشکیل حکومت صفویه رقابت گروه‌های صاحب نفوذ برای کسب قدرت بیشتر، آغاز گردید. یکی از مهم‌ترین و مشهورترین رقابت‌های داخلی در تاریخ ایران رقابت ترکان و تاجیکان و یا به عبارتی اهل شمشیر و قلم در دوره صفویان بود. رقابت گروه‌های مختلف درباری در سراسر دوران حکومت صفویه وجود داشت. در این بین پادشاهان مقتدرتر و باهوش‌تر از این رقابت‌ها در جهت اعتلای اهداف خود سود می‌بردند اما این رقابت‌ها در اواخر دوران صفویه به دلیل ضعف شاهان صفوی تبدیل به معضلی برای حاکمیت صفویان و جامعه ایرانی شده بود. سه گروه عمده ترکان، تاجیکان و نیروی غلامان تشکیل‌دهنده رقابت‌های درباری در این دوره بودند. تصرف پسته‌ای کلیدی مانند اعتمادالدولگی و نفوذ هرچه بیشتر بر شاه مهم‌ترین هدف این رقابت‌ها بود. منصب ریاست دیوان که در مقاطع گوناگون با عناوینی چون اعتمادالدوله، صدراعظم، رئیس دیوان اعلی و ... از آن یاده شده باوجود فراز و نشیب‌های فراوان همواره نقشی کلیدی در تحولات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ... داشته است. در دوران صفویه از این منصب با نام اعتمادالدوله یاد شده که معمولاً در اختیار گروه تاجیکان بود و از سوی تاجیکان تبدیل به منصبی جهت رقابت و مقابله با ترکان شده بود. شاه عباس اول که از رقابت دو گروه ترک و تاجیک به تنگ آمده بود، درصدد برآمد تا قدرت آنها را کاهش دهد. راهکار شاه عباس برای این امر ایجاد نیرویی سوم به عنوان نیروی متعادل کننده و وفادار به شخص شاه بود. او جهت تحقق این هدف از غلامانی که در جنگ‌های جهادی پادشاهان صفوی در حوزه قفقاز و داغستان اسیر شده بودند، استفاده نمود. این اقدام شاه عباس سبب ورود عنصر دیگری به ساختار قدرت صفویان شد. مهم‌ترین منصبی که در ارتباط با این غلامان شکل گرفت مقام قوللرآغاسی بود که همواره در اختیار شاهزادگان گرجی، ارمنی و لزگی قرار داشت. رقابت در دربار صفویه که پیش از این به رقابت ترک و تاجیک مشهور بود ضلع سومی پیدا نمود و جالب آنکه از این به بعد رقابت ترکان و تاجیکان تبدیل به اتحادی جهت مقابله با نیروی غلامان شد. هراندازه شاه ضعیف بود به همان نسبت رقابت بیشتر و توطئه‌ها خطرناک‌تر می‌شد و این امر در دوران شاه سلطان حسین به اوج خود رسید. شاید بتوان رقابت‌های درباری را به عنوان یکی از عوامل مهم تضعیف حکومت صفویان به شمار آورد که در نهایت نیز منجر به سقوط این سلسله شد. تضعیف گروه‌های قدرت توسط یکدیگر در نهایت منجر به تضعیف قدرت اصلی (حاکمیت) شده و در نتیجه قدرت اصلی ممکن است توسط یک شورش داخلی و یا هجوم خارجی (هر چند هم ضعیف) از بین رفته و ساقط شود.

فتحعلیخان داغستانی از جمله کسانی بود که از درون چنین رقابتی موفق خارج شد و توانست منصب صاحب دیوانی را تصاحب نماید. او پس از کسب این مقام، شروع به تحکیم پایه‌های قدرتش با استفاده از ایجاد شبکه‌ای از خویشاوندان و سپردن مناصب مختلف به آنها نمود. این کار او شمشیری دو لبه بود زیرا دشمنانش به تکاپوی بیشتری افتادند و از کوچکترین خطاهای وابستگان فتحعلیخان جهت ساقط کردن او استفاده می‌کردند. مهم‌ترین مخالفان داغستانی، قورچی باشی (نماینده ترکان) ملاباشی و حکیم باشی (نماینده تاجیکان) بودند. نهایتاً دشمنانش با استفاده از نقطه ضعف او (مذهبش) توانستند کودتایی علیه وی طراحی کرده و باعث ساقط شدن او شوند. در مورد فتحعلیخان داغستانی تاکنون پژوهشی مستقل انجام نگرفته است. این امر شاید به دلیل وجود مسئله‌ای مهمتر در این دوره به نام شورش افغانها و سقوط صفویان باشد که توجه محققان را بیشتر به آن حوزه جلب نموده است. با این وجود در لابلای برخی آثار اشاراتی به دوران صدارت فتحعلیخان شده است. لارنس لکه‌هارت در کتاب «انقراض سلسله صفویه» (۱۳۶۴) اشاراتی هر چند مختصر به دوران صدارت و برخی اقدامات داغستانی داشته است. لکه‌هارت در این اثر به نوعی طرفداری خود را از فتحعلیخان پنهان نکرده و او را افراد شایسته آن دوره می‌داند. رودی متی نیز در اثر «ایران در بحران: زوال صفویه و سقوط اصفهان» (۱۳۹۳) مفصل‌تر (به نسبت لکه‌هارت) درباره فتحعلی خان داغستانی نگاشته است. او نیز به مانند لکه‌هارت بر شایستگی داغستانی تاکید کرده است. در این پژوهش سعی بر آن است تا با استفاده از منابع به سوالاتی از قبیل: چه عواملی سبب صعود فتحعلیخان به مقام اعتمادالدوله شد؟ فتحعلیخان و وابستگان او جهت تثبیت قدرتش چه اقداماتی انجام دادند؟ چه عواملی سبب سقوط داغستانی شد؟ پاسخ داده شود.

فتحعلی خان داغستانی قبل از رسیدن به مقام اعتمادالدوله

در دوران صفویه و پس از اصلاحات شاه عباس اول (۱۰۳۸-۹۹۶ هـ ق) گروهی وارد سازمان ارتش ارتش ایران شدند موسوم به نیروی قولرها (غلامان) که این گروه متشکل از غلامانی که از حوزه قفقاز آورده می‌شدند، بودند. از نیروی غلامان به نیروی سوم نیز تعبیر می‌شود زیرا شاه عباس آنها را برای کاهش قدرت دو نیروی مؤسس صفویان (ترکان و تاجیکان) وارد تشکیلات صفویان کرده بود. فتحعلی خان داغستانی نیز از کسانی بود که به واسطه همین تغییرات وارد تشکیلات صفویان شده و تا مقام اعتمادالدولگی صفویان پیش رفت. فتحعلی خان فرزند القاص میرزا ابن ایلدرم خان (ایلدارخان)

شمخال بوده که پدرش توسط شاه صفی به عنوان گروگان‌گرفته شده و اسم او (پدر فتحعلی خان) به صفی قلی خان تغییر داده شد (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۶۴۱. مینورسکی، ۱۳۷۸: ۱۸۷. اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۴، ج ۲: ۱۰۱۴). او از قوم لزگی و سنی مذهب بود و با شاهقلی زنگنه اعتمادالدوله دوران شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۵ ه.ق) پیوند خویشاوندی داشت و داماد او محسوب می‌شد. یکی از اصولی که در تشکیلات صفویان رعایت می‌شد آن بود که فرماندهی نیروی قوللرها به غیر آنها واگذار و اگذار نمی‌شد و همواره یکی از خود آنها منصب قوللرآغاسی را بر عهده داشت. فتحعلی خان داغستانی با استفاده از همین قاعده به مقام قوللرآغاسیگری منصوب شده بود.

رقابت و تنش میان فتحعلی خان و اعتمادالدوله

فارغ از مسائل سیاسی رخ داده در مرزهای شرقی (مسئله شورش افغانه ابدالی و غلجزائی) در نظری به رخدادهای درون دربار، تلاش و کوشش نظامیان برای تسلط بر تمامی شئون دربار قابل مشاهده و ملموس می‌باشد. رخدادها از اواخر صدراعظمی شاهقلی خان زنگنه (پسر شیخ‌علی خان) پی گرفته می‌شود. شاهقلی خان قبل از رسیدن به مقام صدراعظمی، مقام قورچی‌باشی داشت و حال او به یک شخصیت دیوانی تبدیل شده بود. به واقع راهی که پدرش پیموده را خودش نیز پیمود. به هرروی در حالیکه صفویان به پایان حیات خود نزدیک می‌شد، شاهقلی خان نیز بر اثر بیماری حیات خود را رو به پایان می‌دید. با این وجود تلاش او و گروه وابسته به اعتمادالدوله در مقابل گروه دیگری بر سر قدرت قدرت به شدت وجود و ادامه داشت. در طرف مقابل اعتمادالدوله، یکی از صاحب‌منصبان نظامی به نام فتحعلی خان داغستانی (قوللرآغاسی) وجود داشت. فتحعلی خان از قوم لزگی و سنی مذهب بود. نکته جالب آنکه این صاحب‌منصب نظامی و رقیب اعتمادالدوله، با شاهقلی پیوند خویشاوندی داشت و داماد او محسوب می‌شد. با این وجود پیوند سببی مانع از تضاد سیاسی میان آنها نشده بود. ظاهراً شاهقلی خان به سبب آنکه بیماریش طول کشیده و از آن رنج می‌برد، بیشتر ایام پایانی عمر خویش را مشغول مداوای این بیماری بود. در گزارش‌های هلندی‌ها آمده است که «شاهقلی خان اعتمادالدوله به رتق و فتق امور کشور علاقه‌ای نداشت. چون تنها هم و غم او درمان بیماری خودش بود.» (فلور، ۱۳۶۵: ۲۱) بنابراین چنین وضعیتی راه را برای رقبای او باز می‌گذاشت تا خود را به شاه نزدیک کرده و بر اوضاع مسلط شوند. از طرفی وضعیت اقتصادی مانند وضعیت اعتمادالدوله بیمار و در حال جان دادن بود. این مسئله می‌توانست دستاویزی برای رقبای اعتمادالدوله جهت مخلوع کردن او باشد زیرا شاهان

صفوی، مسئله اقتصادی برای آنها بسیار حساس و حائز اهمیت بود. البته نه بدان معنا که دغدغه پیشرفت اقتصادی داشته باشند بلکه هدف تأمین مخارج دربار بود که در این اواخر سر به فلک کشیده بود. مسلماً اوضاع نابه‌سامان اقتصادی بر دربار نیز تأثیر می‌نهاد. فتحعلی‌خان داغستانی، در نزد شاه اعتمادالدوله را مسؤل این اوضاع نابسامان اقتصادی می‌دانست اما شاه وقعی به او و اظهاراتش نمی‌نهاد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۱).

دربار صفوی در این زمان با دو مشکل اساسی یکی اقتصادی و دیگری سیاسی مواجه بود. مشکل اقتصادی بنای کاخ فرح‌آباد بود. آنجا محلی برای خوشگذرانی درباریان و واپسین شاه صفوی بوده که نیمه تمام بود و دیوان بیگی و قوللرآقاسی مدام در گوش شاه می‌خواندند که عامل این مسئله بی‌تدبیری اعتمادالدوله در تأمین بودجه لازم جهت اتمام کاخ می‌باشد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۳-۲۲). مسئله سیاسی شورش افاغنه در شرق بود که عدم تسلط دربار و حکومت صفویان بر این شورشیان علتش را متوجه اعتمادالدوله کردند. حد مشاجره و اختلاف میان دو گروه بسیار گسترده، دامنه‌دار و جدی بوده و تا آنجا پیش رفت که «اخترشناسان به شاه اخطار کردند که ممکن است این مشاجره به خونریزی منجر شود. چون شاه به تنجیم و طالع‌بینی اعتقاد عظیم داشت در ۳۱ مه ۱۷۱۴ به درباریان خود توصیه کرد که مسلح شوند و موسی‌خان تفنگچی‌باشی از خانه‌های آنها نگهبانی کند» (فلور، ۱۳۶۵: ۲۳). ظاهراً طیف روحانی و مذهبی دربار طرفدار اعتمادالدوله بودند. شاید این امر به خاطر مذهب قوللرآقاسی بود. مسئله‌ای که در این زمان رخ داد و جناح قوللرآقاسی را تقویت نمود بحران نان و کمبود نان در این زمان بود.

بحران نان: زمینه‌ساز تکیه بر منصب صدراعظمی (اعتمادالدوله)

وضعیت پریشان اقتصادی ایران که از اواسط صفویان شروع شده و تأثیراتی بر روی قشون و تجارت داشت، این بار گریبان‌گیر مردم عادی در پایتخت شد. این وضعیت در قالب بحرانی موسوم به کمبود نان خود را نشان داد. چنین بحرانی در زمان شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵-۱۰۷۷ هـ ق) رخ داده بود که با تدبیر علیقلی‌خان وزیر دیوان‌اعلی تا حدودی (نه به صورت ریشه‌ای) مرتفع شد. در زمان شاه سلطان حسین این بحران دوبار سر برآورد بار اول در سال ۱۷۰۷ م/ ۱۱۱۹ ق که ظاهراً زود مرتفع شد زیرا منابع اشاره چندانی به آن ننموده‌اند اما مهم‌ترین قحطی نان (قبل از محاصره اصفهان توسط محمود) در سال ۱۱۲۷ ق/ ۱۷۱۵ م رخ داد که این بحران سبب شورش مردم اصفهان علیه دربار و حتی

شخص شاه شد. قبل از آنکه به چگونگی بلوای نان و نقش فتحعلی‌خان داغستانی پرداخته شود، سعی می‌شود به صورت مختصر دلایل ریشه‌ای وقوع چنین بحرانی آورده شود:

۱- اجرای سیاست‌های ارضی که در زمان شاه عباس اول آغاز شده بود و در زمان جانشینان او توسعه پیدا کرده، یکی از عوامل تخریب نظام کشاورزی ایالات محسوب می‌شود. بنابراین سیاست ارضی که از قرن گذشته آغاز شده در این زمان ناکارآمدی خود را به خوبی نشان داده و سبب شده بود تا ایالات کشاورزی ایران نتوانند مانند گذشته به تولید محصولات کشاورزی بپردازند و در نتیجه کمبود غلات در ایران بوجود بیاید و این کمبود در پایتخت به علت کثرت جمعیت آن خودنمایی بیشتری می‌کرد.

۲- افزایش ناامنی‌ها در اواخر سبب شده تا کشاورزان به قشر آسیب‌پذیر این شورشها تبدیل شوند و در نتیجه بسیاری از محصولات کشاورزی توسط غارتگران از بین رفته و یا آنکه با اخذ مالیات سنگین از کشاورزان میل و رغبت کشاورزان را برای ادامه پیشه خود از بین برده و در نتیجه کشاورزان زمینهای کشاورزی را رها کرده و بایر شدن زمینها به مرور باعث شده تا آن زمینها کاربری کشاورزی خود را از دست داده و تبدیل به زمینهای غیرقابل کشاورزی شوند. هر چه این زمینها گسترش پیدا می‌کردند، تولید غلات نیز کاهش پیدا می‌کرد، چنین وضعیتی در کرمان بیشتر قابل مشاهده است. کرمان در این اواخر همواره مورد هجوم و غارت بلوچها بخصوص شهدادخان بلوچ قرار می‌گرفت. نباید فراموش نمود کرمان از ایالات مهم تأمین کننده غلات اصفهان محسوب می‌شد.

۳- چند لشکرکشی که در این اواخر علیه افغانه ابدالی و غلج‌زایی انجام گرفته بود، سبب شده تا این نیروها به دلیل ساختار نامنظم و عدم فرماندهی کارآمد در مسیر حرکت خود به کشاورزان آسیب جدی برسانند و در نتیجه تولید غلات کاهش یابد. بحران مهم ۱۱۲۷ ق/ ۱۷۱۵ م زمانی رخ داد که بیش از ده سال بود بحران افغانه و لشکرکشی‌های ایران گذشته بود و در این مدت قشون‌کشی‌ها لطمات زیادی به زمینهای کشاورزی وارد کرده بود.

۴- سفر زیارتی نا به هنگام و پرهزینه شاه سلطان حسین. «شاه سلطان حسین در تابستان ۱۷۰۶ به همراه ۶۰۰۰ تن از همراهان خویش اعم از درباریان، قراولان و افراد حرمسرا رهسپار شهرهای زیارتی قم و مشهد شد. این سفر حدود یک سال به طول انجامید و پیامدهای آن هم برای خزانه دولت و هم برای استان‌هایی که کاروان سلطنتی از آنها عبور می‌کرد ویرانگر و پرهزینه بود. در این مدت سنت قرق آشفستگی بیشتری برای مردم عادی به همراه می‌آورد.» (اکسورثی، ۱۳۸۸: ۶۲) پُر واضح است که این سفر چه ویرانی را روی دست ایالات مسیر راه کاروان شاهی می‌گذاشت.

در مورد اینکه چرا در سال ۱۷۱۵ م/ ۱۱۲۷ ق بحران نان بوجود آمد شاهدان هلندی گزارش می‌دهند که در این زمان وضعیت اقتصادی کشور اوضاع درستی نداشت. در پی جلسه‌ای که بزرگان کشور تشکیل دادند به مسائل مختلف از جمله مشکلات اقتصادی پرداخته شد «اینان برای جبران خسارات خود با سوءاستفاده از قدرت، احتکار غله را سازمان دادند» (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴) انجام این عمل می‌توانست منافع درباریان و همچنین برخی از تجار مرتبط با دربار را تأمین کند. آن‌ها با انجام این عمل می‌توانستند قیمت غله را بالا ببرند و در موقع مقتضی غلات احتکار شده را با قیمت بالایی به مردم بفروشند. قیمت نان افزایش پیدا کرد «از شش بیستی بهفت بیستی رسید» (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۷) این افزایش قیمت سبب کمبود نان و افزایش خشم مردم گردید. در ماه صفر آن سال مردم شورش نمودند. «شورشیان به شاه و وزیران ناسزا گفته به کاخ پادشاهی عالی قاپو سنگ می‌پرانند و به مطبخ سلطنتی آسیب رساندند.» (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴).

در میان مردم شایعه شد که میرمحمدباقر، مجتهد آن زمان و مدرس مدرسه سلطانی به شاه گفته است که: «مردم تنباکو بقیمت هشت عباسی اکتیاع می‌نمایند چه مانع از اینکه نان را به هشت بیستی اکتیاع نمایند، و این معنی را مسلم عوام کردند و تحریک نمودند جمعی از زنان و اوباش را تا جمعیت نموده بدر خانه پادشاه رفته و فریاد کردند و از آنجا بدر خانه سید فاضل عالم مشار إلیه رفته آغاز فریاد و فغان کردند» (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۷) این جمعیت به در خانه سید رفته آنجا را آتش زدند. چون خبر به پادشاه رسید وی داروغه را مأمور خواباندن شورش نمود، این داروغه موفق نشد و داروغه جدید منصوب کردند و مقرر شد جمعی از جزائریها به همراه داروغه جدید مأمور دفع این شورش شوند. در همین زمان سید مجتهد از درد سینه رنج می‌برد و در بستر بیماری بود (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۸-۵۶۷). به هرحال قرار بر این شد که جزائریها به همراه داروغه به در خانه میر بروند و غائله را بخوابانند اما «جزائریه سبقت نموده قبل از آمدن داروغه رفتند بخانه میر و قریب بدویست نفر بودند با شمشیرهای آخته و دوراندازها و داخل خانه شدند بقصد اسر و نهب و قتل، و قرب صد نفر در آن خانه بودند از طلبه و اقارب آن سید عالیجناب در لمحہ چنین کردند که همه اهل آن خانه را برهنه کردند و زخم زدند و می‌گفتند که ما حسب الأمر مأموریم بانچه می‌کنیم.» (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۸) حمله به خانه سید ادامه داشت تا آنکه شاهقلی خان زنگنه اعتمادالدوله که فهمیده بود این دخالت جزائریها از سوی شاه نبوده به همراه برادرانش بر سر جزائریها ریخت و آنها را بیرون نمود.

خاتون‌آبادی معتقد است که عامل این کار قوللرآقاسی یعنی فتحعلیخان داغستانی بوده است زیرا جزائریها از زبردستان او بودند و چون فتحعلیخان داغستانی از مجازات اقدامش می‌ترسید: «روز بعد از

روز مذکور گرگین‌بیک گرجی را که سرکرده جزایریه بود فرمود تا بردند بمیدان که شکم پاره کنند و در اکثر راه که می‌برده‌اند او را تا میدان نقش جهان می‌گفته که من سر خود این کار نکرده‌ام بلکه بامر فتحعلی‌خان کرده‌ام و معهداً امروز مرا شکم پاره می‌کنند تا آنکه باز برسانده فتحعلی ملعون، عالیحضرت مرحمت و غفران پناه آقا رفیع پسر علّامی آقا جمال خوانساری فرستاد به پیش سید مزبور و التماس گرگین ملعون را کرد و او خلاص شد، و در همین روز طلبه و سادات عظام در دار السلطنه اصفهان جمعیت نموده در مسجد را بستند و هیچ فایده نکرد. «(خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۸) نظرات یاد شده نظرات نظرات خاتون‌آبادی بوده که وی و گروهش از دشمنان اصلی قوللرآقاسی بودند. با توجه به اظهارات فوق نکته‌ای قابل ذکر است و آن اینکه: خاتون‌آبادی معتقد است میرمحمدباقر مجتهد در این افزایش قیمت نقشی نداشته و این شایعه‌ای بیش نبوده است. جدا از صحت و سقم این مسئله، یکی از نقاط ضعف دولت در زمان شاه سلطان حسین دخالت گسترده روحانیون درباری در تمامی شئون مملکت بود. شاه به این طیف اهمیت بسیار زیادی می‌داده است، چنانچه از منابع عصر صفوی بر می‌آید هر وقت جلسه‌ای مهم تشکیل می‌شد اکثر حاضرین از روحانیون درباری بوده‌اند. نمونه دخالت بیش از حد این گروه دخالت‌های متعدد محمدحسین ملاباشی است که از عوامل کودتا علیه داغستانی نیز بود (در ادامه به به آن اشاره خواهد شد). به هر حال باید در نظر داشت که دخالت آن‌ها باعث حساسیت گروه‌های دیگر دیگر مانند قزلباشها و نیروی سومی‌ها می‌شد و به نوعی باعث کثرت اختلافات داخلی می‌شد.

به هر روی با اقدامات قاطعانه قوللرآقاسی شورش نان به پایان رسید. اولین سؤال آیا واقعاً مجتهد دربار در این گرانی نقش داشته است؟ در مورد بحران نان فقط شاهدان هلندی و خاتون‌آبادی اظهار نظر قابل استفاده‌ای نموده‌اند. شاهدان هلندی می‌گویند که خواجه حرم غله را اختکار کرده است (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴). خاتون‌آبادی نیز شایعه بین مردم را دست داشتن میرمحمدباقر مجتهد در این گرانی مطرح می‌کند. البته این دو خبر تناقضی با هم ندارند چون اولی خواجه حرم را مسؤل اختکار می‌داند و دومی نیز مجتهد را مسؤل پیشنهاد ارائه شده به شاه برای افزایش قیمت نان می‌داند. در شورایی که شاهدان هلندی به آن اشاره کرده‌اند، بزرگان تصمیم به اختکار غله گرفتند. مشخص نشده که این بزرگان چه کسانی بوده‌اند اما می‌توان پی برد که خواجه‌گان حرم، دیوانیان، روحانیون و نظامیان در این جلسه شرکت داشته‌اند. با پذیرش این امر باید پذیرفت که میرمحمدباقر مجتهد که از روحانیون طراز اول دربار بوده در این جلسه شرکت داشته و بعدها احتمالاً در راستای همین منافع بوده که به شاه پیشنهاد افزایش قیمت را داده است. خاتون‌آبادی به سبب آنکه خود وابسته به دستگاه روحانی دربار بوده، طبیعتاً این امر را رد کرده و آن را شایعه‌ای بی‌اساس می‌داند. نباید فراموش نمود که شیخ

بهاء‌الدین استیری بیشترین مخالفت را با همین طیف روحانیون درباری داشت و آنها را به بی‌توجهی به خواسته‌های مردم متهم نمود (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۲۵). نقش فتحعلی‌خان داغستانی در این ماجرا چگونه بوده و چگونه قابل تحلیل است؟ قوللرآقاسی از مخالفان جدی شاهقلی‌خان اعتمادالدوله بوده و دستگاه روحانی حاکم نیز به سبب مذهب تسنن قوللرآقاسی با وی مخالف بوده‌اند. حال که قوللرآقاسی مأمور دفع و خاتمه بحران شده بود چه بهتر که طیف مخالف را به عنوان مقصر معرفی کند. ضمن آنکه شاهقلی‌خان زنگنه در بستر بیماری بود و عملاً توان دفاع از وابستگان و دست‌نشانندگان خود را نداشت. به همین روی فتحعلی‌خان نهایت استفاده را جهت از میان برداشتن مخالفان نمود. قوللرآقاسی قاطعانه و بسیار خشن به شورش پایان داد. بوجود آمدن بحران نان و وقوع شورش اهالی اصفهان بهانه‌ای مناسب برای قوللرآقاسی بود تا به این دو گروه مخالف ضربه‌ای وارد کند. فتحعلی‌خان ابتدا سراغ مجتهد رفت و همانگونه که در روایت خاتون‌آبادی آمد، جزائریها خانه این شخصیت وابسته به تشکیلات تشکیلات مذهبی دربار را به آتش کشیدند. جالب آنکه تمامی کسانی که در آن خانه بودند حدود صد نفر و از طلاب بودند که آنها نیز مورد تعرض قرار گرفتند و مأموران در پاسخ به آنان در مورد علت کارشان گفتند «که ما حسب الأمر مأموریم بآنچه می‌کنیم.» (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۸) چه کسی آنها را مأمور به این کار کرده بود؟ شاه اصلاً چنین دستوری نداده بود. جزائریها زیر فرمان مستقیم فتحعلی‌خان داغستانی بودند و قطعاً وی به آنها دستور داده بود تا این مشکل اقتصادی را دستاویز قرار داده و به خانه مجتهد حمله کنند. چنین امری در بین مردم نیز طبیعتاً واکنشی به همراه نداشت چون مردم فعلاً مشکل مشکل نان داشتند و خواهان رفع آن به هر صورتی بودند. اما دشمن بعدی شاهقلی‌خان زنگنه اعتمادالدوله بود که در این مقطع در بستر بیماری بود. شاه‌دان هلندی آورده‌اند که «سه تن از سپاهیان را که در تظاهرات جلو کاخ شرکت کرده بودند به چوب و فلک بسته و گوشه‌ایشان را بریدند. پسر موسی‌خان که مین‌باشی و فرمانده این سپاهیان بود از مقام خود عزل شد و بیش از پیش دشمن اعتمادالدوله گشت.» (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴) ماجرا به همین جا ختم نشد و برای بیشتر تحلیل بردن قدرت اعتمادالدوله، محمدعلی‌خان مکرری حاکم هرات که دست‌نشانده او بود، را نیز عزل کردند (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴). این اقدامات سبب کاهش هر چه بیشتر قدرت اعتمادالدوله بیمار گردید وی مدتی بعد مرد و جایش را فتحعلی‌خان داغستانی گرفت. به واقع کمبود غله و نان دستاویزی برای قوللرآقاسی شد که با استفاده از آن به قدرت سیاسی هر چه بیشتر نزدیک شود. او از آب گل آلود ایجاد شده به خوبی ماهی گرفت. از خوش اقبالی او بود که وی در این زمان برجسته‌ترین نظامی دربار بود و شاه او را مأمور پایان دادن به غائله نموده بود.

به گزارش شاهدان هلندی صاحب نسق‌های زیادی در اصفهان عوض شدند که این مسئله را کنترل کنند اما نتوانستند. یکی از این صاحب نسق‌ها شخصی به نام صفی‌قلی‌خان بود که پس از استعفایش شاه دلیل این استعفا و دلیل ناتوانی او در کاهش دادن قیمت را از او پرسید که وی در جواب شاه گفت: «ملامت شکست من در این مقام متوجه سلطان است که به من اجازه نمی‌دهد متخلفان و قانون‌شکنان را مجازات کنم و نتیجه گرفت که بی‌مجازات هراسی وجود نخواهد داشت اما اگر شاه به چاکر اجازه دهد سر از تن تعدادی از درباریان که به احتکار غله دست زده‌اند جدا کند» همه چیز به روال سابق باز خواهد گشت که شاه در جواب او گفت «تو دیوانه‌ای و باید به جهنم روی ... قورچی‌باشی که از دشمنان او بود شاه را واداشت که صفی‌قلی‌خان را نفی بلد کند» او نیز راهی کربلا شد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۶). بحران نان در سال بعد (۱۷۱۶ م) تا حدودی فروکش کرد. صاحب‌نسق به خوبی دلیل افزایش قیمت و بحران اقتصادی بوجود آمده را تشخیص داده اما این شاه بود که دیوانه شده و اجازه به صفی‌قلی‌خان نداده تا به غائله خاتمه دهد. مخالفت جدی قورچی‌باشی (محمدقلی‌خان) نشانگر آن است که قورچی‌باشی نیز در این مسئله افزایش قیمت‌ها ذینفع بوده است. قطعاً اگر شاه با درخواست صاحب نسق موافقت می‌کرد یکی از افرادی که ضرر می‌کرد قورچی‌باشی بود، بنابراین وی به تحریک شاه پرداخته و ضمن عزل او وی را تبعید نیز نموده تا راه هرگونه بازگشتش به قدرت را مسدود کند. خاطر نشان باید نمود که این قورچی‌باشی با ملاباشی و دستگاه مذهبی رابطه نزدیکی داشت و بعدها طی کودتایی به همراه آنها فتحعلی‌خان داغستانی را معزول نمودند. بنابراین با چیدن این تکه‌های پازل در کنار هم می‌توان نتیجه گرفت که قورچی‌باشی نیز از محتکران غلات بوده است. دوسرسو می‌گوید راه چاره شاه برای مقابله با بحران آن بود که وی می‌توانست روی انحصارطلبی بزرگان دست بگذارد «چون آنها برای گرانت‌سازی نان مودیانۀ مانع حمل گندم به اصفهان می‌شدند.» (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۷۳).

در یک بررسی کلی فتحعلی‌خان داغستانی قوللرآقاسی به ظاهر نقشی مثبت داشته مسئول دفع غائله و حل آن بود اما وی بیشتر از آنکه به فکر حل بحران باشد به فکر پیشبرد اهداف سیاسی خود در سایه این بحران اقتصادی بود و البته در پیشبرد این اهداف نیز موفق بود. در مجموع وی را باید از عوامل کاهش دادن قیمت‌ها به شمار آورد البته زمانیکه دیگر منصب نظامی نداشت و به هدف سیاسی خود یعنی تکیه بر مسند وزارت، رسیده بود. در زمان صدارت او تلاش‌هایش بیشتر شد که ظاهراً تا حدودی نیز موفق بوده زیرا منابع دیگر خبری از ادامه بحران نمی‌دهند و بحران تا سال ۱۱۳۵ ق/ ۱۷۲۲ م یعنی زمان محاصره اصفهان از سوی افغانه حل شد. از اقبال نیک فتحعلی‌خان بود که شاهقلی‌خان در همین ایام (زمان بحران نان) از دنیا رفت و مقام اعتمادالدولگی به فتحعلی‌خان داغستانی رسید.

یکبار دیگر چنانچه در اواخر صفویان مرسوم شده بود، یک نظامی بر منصبی دیوانی تکیه زد. اعتمادالدوله جدید میراث‌دار دو مشکل قبلی (سیاسی و اقتصادی) شد.

تصاحب مناصب توسط خویشاوندان فتحعلی‌خان (ایجاد شبکه قدرت خانوادگی)

با تصاحب منصب اعتمادالدولگی توسط فتحعلی‌خان، او درصدد برآمد تا مناصب را میان خویشاوندان و نزدیکان خود تقسیم کند و هرچه بیشتر جناح مخالف خود را از عرصه رقابت بیرون کند. مهم‌ترین کسانی که به قدرت رسیدند عبارتند از: *اصلان‌خان* برادر فتحعلی‌خان که در حکومت استرآباد ابقا شد و محمدخان پسر اصلان‌خان وزیر هرات شد. گداغلی‌بیگ برادرزاده اعتمادالدوله حاکم کهگیلویه شد. رستم‌بیگ برادر ناتنی فتحعلی‌خان مقام قوللرآغاسی را بدست آورد. مهرعلی‌خان برادرزاده دیگر وی به حکومت شوشتر رسید. حکومت شماخی به نابرداری اعتمادالدوله و حکومت ایروان و تبریز به برادرزاده ۱۲ ساله‌اش رسید اسامی این دو تن نامشخص است (حسینی شوشتری، ۱۳۴۳: ۶۹-۶۶ / متی، ۱۳۹۳: ۲۱۴-۲۱۳). مهم‌ترین منصب نظامی یعنی مقام سپهسالاری نیز به لطفعلی‌خان داغستانی برادرزاده اعتمادالدوله رسید. سیاست اعتمادالدوله در ایجاد شبکه‌ای از خویشاوندان امری طبیعی جهت بقای قدرت خویش بود اما نباید از نظر دور داشت که مخالفان وی نیز بیکار ننشسته و تمام تلاش خود را جهت حذف داغستانی به کار بردند.

اقدامات لطفعلی‌خان (سپهسالار) در جهت تثبیت قدرت فتحعلی‌خان داغستانی

خبر ورود محمودافغان به کرمان بهانه لازم را فراهم نمود تا فتحعلی‌خان برادرزاده خود لطفعلی‌خان لطفعلی‌خان را به منصب سپهسالاری گمارده و مأمور دفع محمود نماید. قطعاً طیف مخالفان اعتمادالدوله که در رأس آنها قورچی‌باشی، ملاباشی و حکیم‌باشی قرار داشتند از اینکه هم مهم‌ترین مقام دیوانی و هم مهم‌ترین مقام نظامی به دست دو لزگی که برادرزاده و عمو بودند افتاده است، ناراضی بوده و در دل آرزوی نابودی و شکست قشون سپهسالار را داشتند. لطفعلی‌خان سپهسالار فارس بود و بنا بر دستور رسیده از دربار می‌بایست به مقابله با محمود پردازد. لطفعلی‌خان نیز، محمدقلی‌بیگ قزوینی میر شمشیر خود را به همراه نیرویی نزدیک به هشت هزار نفر که از اهالی فارس، کوه‌گیلویه، شوشتر، دزفول و رامهرمز بودند را به کرمان فرستاد. در بین راه نیز برخی از سرداران کرمانی مثل امیربیگ طاهری به او پیوستند. محمود نیز شخصی به نام زکریا سلطان را با سیصدنفر از افغانه برای

کسب خبر به اطراف فرستاده بود. این سیصدنفر در درگیری با محمدبیگ همگی کشته شدند. از این پیروزی محمدبیگ مغرور شد. محمود افغان به شخصه بمقابله پرداخت با زد و خوردی اندک نیروهای صفوی شکست خوردند (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۵۴-۵۳). این روایتی است که مرعشی از تصادم بین لطفعلی خان و محمودافغان بیان می‌کند. بنابر این روایت هیچ برخورد مستقیمی بین این دو نفر رخ نداده است.

بعد از شکستی که محمود به نیروهای محمدبیگ وارد می‌کند او به قندهار باز می‌گردد. مرعشی علت بازگشت وی را نه تهدید شدن محمود توسط صفویان بلکه شورش بیجن سلطان لزگی در قندهار می‌داند. او به سبب اشتراک مذهب با محمود محل اعتماد وی بوده و محمود او را به حکومت قندهار گماشته بود. اما با خروج محمود از قندهار وی اطاعت از افغانه را ننگ دانسته و قندهار را در دست گرفته و عده‌ای از افغانه را کشت. اما بر اثر سوءتدبیر او توسط افغانه کشته شد (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۵۴-۵۵). استرآبادی نیز علت بازگشت محمود را شورش بیجن سلطان می‌داند و هیچ نامی از لطفعلی خان به میان نمی‌آورد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۲). محمود برای سرکوبی او به قندهار بازگشته اما زمانی که به قندهار رسید شورش سرکوب شده بود. روایت مرعشی را لکهارت نیز می‌پذیرد و معتقد است که درگیری بین محمود و لطفعلی خان رخ نداده است (لکهارت، ۱۳۶۴: ۱۳۰). اما مورخان اروپایی غالباً از شکست خوردن محمود توسط لطفعلی خان سخن به میان آورده‌اند. ژان اوتر آن را یک پیروزی مهم می‌داند (اوتر، ۱۳۶۳: ۱۰۵). کروسینسکی، دوسرسو و هنوی نیز چنین اعتقادی دارند (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۴۵. دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۶۳. هنوی، ۱۳۶۷: ۶۲). به نظر می‌رسد که گفته مرعشی صفوی صحیح‌تر است و احتمالاً مورخان اروپایی همان برخورد محمدبیگ با زکریاسلطان را برخورد محمود و لطفعلی خان قلمداد کرده‌اند و چونکه محمود نیز بنابر یک ضرورت داخلی بازگشته، آن را حمل بر فرار او در برابر سپهسالار دانسته‌اند. البته اقدامات بعدی لطفعلی خان در جلوه دادن این مسئله که علت بازگشت محمود، شکستش از وی بوده در به خطا رفتن این مورخان مؤثر بوده است. «شاید چون لطفعلی خان می‌دانست کسی در دربار حال و حوصله تحقیق را ندارد باحتمال او عقب نشینی محمود را بحساب خود گذاشته و گزارش عوضی او بعدها در تاریخ درج شد و تا امروز هم اکثراً در اشتباهند» (سردادور، ۱۳۵۴: ۱۲۳) لکهارت نیز علت اینکه پیروزی به نام لطفعلی خان ثبت شده را چنین آورده است که بعد از سقوط فتحعلی خان داغستانی عمو و حامی سپهسالار «و مبعوض واقع شدن لطفعلی خان وی سعی کرده بود با گزافگوئی درباره خدمات خود بالاخص راجع به فتح کرمان از خویشتن خویشتن دفاع کند» (لکهارت، ۱۳۶۴: ۱۳۰) به هر روی محمود افغان به قندهار بازگشت. این لشکرکشی

مقدمه‌ای برای لشکرکشی نهایی او شد. محمود در این لشکرکشی فهمید که سامانه دفاعی صفویان همانند سامانه هجومی آنها دچار مشکل اساسی است. لطفعلی‌خان وارد کرمان شد و یکسری اقدامات را انجام داد. این اقدامات هم جنبه منفی و هم جنبه مثبت داشت. او فهمیده بود در صورت حمله مجدد محمود، نخستین جایی که تهدید می‌شود کرمان است. بدین علت سعی در استحکام این شهر نمود. وی «قسمتی از بالای شهر را که به صورت ارگ است مستحکم ساخت، و سپس پادگان نیرومندی در آنجا گذاشت و خود به بقیه سپاه ملحق شد.» (هنوی، ۱۳۶۷: ۶۲) همچنین محمدرستم خان بنابر توصیه لطفعلی‌خان به حکومت کرمان منصوب شد. او شخص لایقی بود و این یک حسن انتخاب بود زیرا همین شخص در حمله بعدی محمود به کرمان جلوی سپاهیان او می‌ایستد و مانع از غارت مجدد کرمان می‌شود. این دو اقدام سپهسالار از جمله اقدامات مثبت و تأثیرگذار او بودند.

اما سپهسالار در کرمان یکسری اقدامات نابخردانه نیز انجام داد که این اقدامات در آینده صفویان تأثیرگذار بود. اقدام به غارت کردن اهالی کرمان، او «خراج سنگینی بر املاک بست و سلاح و اسب و اشتر مردم را گرفت و قوای خود را به چند دسته تقسیم کرد و به آنها اجازه داد که به میل خود در هر خانه‌ای که می‌خواهند سکونت اختیار کنند» (هنوی، ۱۳۶۷: ۶۳) اقدامی که لطفعلی‌خان انجام داد، محمود در حمله اولیه به کرمان انجام نداده و سپهسالار که ظاهراً برای کمک به اهالی کرمان آمده بود، از یک مهاجم خارجی هم اقداماتش ویران کننده‌تر بود. چرا سپهسالار در کرمان دست به چنین اقدامی زد؟ آیا می‌توان پذیرفت شخصیتی مانند لطفعلی‌خان که بسیاری از منابع از شایستگی و هوش او سخن گفته‌اند، اقدامی چنین خطرناک را بدون هدف انجام داده باشد؟ در اینجا برای اقدام سپهسالار دو هدف می‌توان مطرح نمود: اول؛ گوشمالی دادن به اهالی کرمان که ظاهراً محمود را به کرمان دعوت کرده بودند. باستانی‌پاریزی می‌نویسد که لطفعلی‌خان «کرمانیان را به بهانه همراهی با افغانه سخت آزرده» (باستانی‌پاریزی، ۱۳۵۷: ۳۸۱) این آزار و اذیت در جهت آن بوده که به کرمانی‌ها یا لاقلاً به آن بخش از کرمانی‌ها که محمود را دعوت کرده بودند، بفهماند که عاقبت چنین کار خطرناکی چنین مجازاتی است. شاید بتوان یکی از دلایلی که کرمانی‌ها در حمله دوم محمود به کرمان مقاومت کردند همین اقدام خصمانه و شدید لطفعلی‌خان و ترس کرمانی‌ها از تکرار مجدد آن بود. دوم؛ بحث رقابتی که در دربار وجود داشت. بین لطفعلی‌خان و اعتمادالدوله با گروه مخالفی به رهبریت قورچی‌باشی اختلاف وجود داشت. دو صاحب منصب سپهسالار و قورچی‌باشی معمولاً با همدیگر رقابت داشتند در این زمان، رقابت به اوج خود رسیده و علناً بین قورچی‌باشی با جناح اعتمادالدوله که در آن سپهسالار نیز قرار داشت، درگیری وجود داشت. کرمان از قدیم‌الایام تیول قورچی‌باشی بوده (میرزافیعا، ۱۳۸۵: ۳۸۰) و

احتمالاً اعتمادالدوله جهت ضربه زدن به منافع اقتصادی قورچی‌باشی در کرمان دستور به غارت این شهر شد که تیول قورچی‌باشی بود، داده است. این احتمال زمانی افزایش می‌یابد که سپهسالار بعد از خارج شدن از کرمان اقدامی مشابه را در شیراز و جنوب در رابطه با املاک رقبای درباری انجام می‌دهد. اقدامات سپهسالار در کرمان در راستای تقویت جناح اعتمادالدوله بود.

بعد از کرمان سپهسالار «به سوی شیراز که به عنوان محل تجمع سپاه تعیین شده بود به حرکت درآمد» (هنوی، ۱۳۶۷: ۶۳) رقابت میان درباریان که به کرمان کشیده شده بود، این بار در شیراز و جنوب ایران نمودی دیگر یافت. در جنوب ایران سپهسالار پا را از غارت و دستبرد به املاک درباریان در ایالات نیز فراتر نهاد و به مصادره اموال عده‌ای از ثروتمندان نیز اقدام نمود. تضعیف رقبای درباری و تأمین هزینه‌های اقتصادی نیروی نظامی (که از مشکلات اساسی اواخر صفویان بود) را باید دو هدف سپهسالار از این اقدامات دانست. لطفعلی‌خان «سپاهیان خود را به ساحل خلیج فارس برد که در آنجا بسیاری از درباریان مخالف او املاک آباد بسیار داشتند لطفعلی‌خان به بهانه این که سربازان حقوق خود را دریافت نکرده‌اند آنها را در میان املاک آنها پراکنده کرد تا هزینه زندگی سپاهیان تأمین شود. همه اسبها و شتران و اسلحه‌های موجود را بدون پرداخت بهاء آن، به سود سپاهیان مصادره کرد. افزون بر آن باج سنگینی هم از آنان دریافت کرد.» (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۳۳) این کار سپهسالار باعث نظم و انضباط در میان لشکریان شد. وی سپس لشکریان را به سمت شیراز برد. اقدام او از یک طرف باعث شد تا هزینه‌های بخشی از سپاه تأمین گردد و قشونی که تا آن زمان از مشکلات اقتصادی رنج می‌برد تا حدودی امیدوار شود. از طرف دیگر این اقدامات سبب تضعیف نیروی اقتصادی رقبای درباری هم شد. اما بدون شک این اقدامات بدون پاسخ نمی‌ماند.

سپهسالار که ظاهراً پس از مصادره اموال بزرگان و درباریان با توییخی مواجه نشده و البته اموال به او مزه کرده بودند، اقدام به تصرف و مصادره اموال غیردرباریان نیز نمود. او قسمتی از اموال بازرگانان و مردم لارستان را مصادره کرد. مردم از این اقدام او شکایت کردند اما به جایی نرسیدند تا آنکه آنها سر به شورش نهادند «رهبری این شورش را مین باشی لار میرزارفیعاً به عهده داشت» (فلور، ۱۳۶۵: ۳۸) شورش با وحشیگری خاصی سرکوب شد و میرزا رفیعاً نیز به قتل رسید (فلور، ۱۳۶۵: ۳۸). این اقدام سپهسالار کاملاً افراطی بود زیرا او می‌دانست که بخشی از دربار مخالف اوست پس می‌بایست از اذیت مردم خودداری می‌کرد. چنین اقدامی سبب تقویت مواضع نیروهای مخالف او در دربار شد. به واقع اقدامات سپهسالار به نوعی کمک غیرمستقیم به شورشیان قندهار هم بود. زیرا باعث

تشدید رقابت‌ها و درگیری‌های داخلی شد و سبب شد درباریان فراموش کنند که خطری به نام محمود وجود دارد و همین چند وقت پیش تا نزدیکی اصفهان بدون مقاومت نیرویی از صفویان آمده بود.

سقوط فتحعلی خان داغستانی و جناح لزگی‌ها؛ (کودتای شبانه)

لزگی‌ها در دربار دو منصب مهم سپهسالاری و اعتمادالدولگی را در اختیار داشتند. این امر هم می‌توانست باعث افزایش قدرت آنها و هم عاملی برای سقوط آنها و بیشتر شدن توطئه‌ها علیه آنها شود. اعمال نفوذ بیش از حد اعتمادالدوله بر شاه سلطان حسین و به خطر انداختن منافع درباریان از یک سو و کارهای سپهسالار در کرمان و جنوب ایران از سوی دیگر، دشمنی گروه‌های مخالف را بیشتر از قبل نمود. نقطه ضعف و پاشنه آشیل لزگی‌ها مذهب آنها بود. آن‌ها سنی مذهب بوده و مسائل مذهبی و تعصبات مذهبی در اواخر صفویان افزایش پیدا کرده بود و این می‌توانست به دستاویزی برای مخالفان درباری لزگی‌ها تبدیل شود. دومین نقطه ضعف آنها همان مسئله ملیت لزگی بودن آنها بود. این امر به دلیل آنکه لزگی‌ها همیشه در چند سال اخیر در حالت شورش بودند به نقطه ضعف اعتمادالدوله تبدیل شده بود. درباریان مخالف چنین القاء می‌کردند که این شورشیان با نظر اعتمادالدوله و سپهسالار دست به شورش زده‌اند و آنها قصد در اختیار گرفتن قدرت را دارند. بنابراین، با این دو نقطه ضعفی که لزگی‌ها داشتند عاقلانه آن بود که آنها تا حدودی با احتیاط عمل کنند اما هرگز اینگونه نبود و اعمال شدید سپهسالار از بی‌ملاحظگی آنها خبر می‌دهد.

زمانیکه فتحعلی‌خان داغستانی با نفوذ خود توانست لطفعلی‌خان را به مقام سپهسالاری بگمارد و اتفاقاً در این مسئله اصرار زیادی هم کرد، درباریان (گروه مخالف) به شاه القاء می‌کردند که این دو نفر فامیل هستند و افکار شومی در سر دارند. این گروه مخالف حتی در حرکت سپاه سپهسالار سنگ‌اندازی زیادی کردند آنها می‌دانستند که «در صورت پیروزی کامل بر افغانان و از میان بردن شورش، مقام و حیثیت او چنان نزد شاه و همه مردم بالا خواهد رفت که نفوذ آنان تحت شعاع آن قرار خواهد گرفت. از سوی دیگر خویشاوندی لطفعلی‌خان با اعتمادالدوله باعث خواهد شد که دیگر آنها نتوانند بر آن دو چیره شوند و مانند دیگر بزرگان ارزشمند، آن‌ها را از میدان به در کنند و نابود سازند {آن‌ها حاضر بودند} کشور از دست برود ولی شاهد پیروزی و کامیابی لطفعلی‌خان نباشند» (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۳۴) بنابراین حدس اینکه گروه مخالف برای براندازی گروه حاکم دست به هرکاری خواهند زد سخت نیست.

نیست. به واقع «درد بی‌خبری از اوضاع عالم و مصالح عالی ملی به مرتبه‌ای رسیده بود که درمانی جز آخر الدوای داغ کردن بر آن متصور نبود» (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۸۳).

در رأس گروه مخالف درباری سه نفر قرار داشتند؛ قورچی‌باشی، ملاباشی و حکیم‌باشی. یک شخصیت نظامی، یک شخصیت روحانی و در نهایت پزشکی درباری که معلوم نیست چگونه تا این حد نفوذ پیدا کرده است. البته با توجه به ضعف پادشاه و در هم ریختگی دربار امکان داشت هرکسی از کمترین به بالاترین برسد. «دربار شاه حسین سرچشمه بدبختی‌های ایران بود» (اوتر، ۱۳۶۳: ۱۰۵). اختلافات میان اعتمادالدوله و قورچی‌باشی در حد اعلا بود «هر تدبیری که وزیر می‌نمود قورچی‌باشی نقیض آنرا می‌گرفت و آنچه قورچی‌باشی ممهد می‌نمود وزیر خلاف آنرا صواب می‌شمرد» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۴۸) این اختلافات سبب اختلال در دربار شده بود. در خارج از دربار نیز اعمال خلاف منافع گروه درباری، که از سپهسالار سر زده بود و همچنین نگرانی گروه مخالف درباری از موفقیت‌های احتمالی لطفعلی‌خان در مواجهه با افغانها سبب شد تا عزم این گروه برای دفع او جزم شود. با وجود پشتیبان قدرتمندی مانند اعتمادالدوله این امر میسر نبود. بنابراین گروه مخالف درباری در پی خشکاندن چشمه قدرت لزگی‌ها یعنی اعتمادالدوله برآمدند. اعتمادالدوله علاوه بر نفوذ در منصب سپهسالاری در منصب تفنگچی‌آقاسی نیز نفوذ داشت. تفنگچی‌آقاسی از هواداران او محسوب می‌شد. رستم‌خان قوللرآقاسی برادر وختانگ حاکم گرجستان، نیز داماد اعتمادالدوله بود. اما ظاهراً میان آن دو با وجود نسبت فامیلی رابطه گرمی برقرار نبود و حتی برخی او را از مخالفان اعتمادالدوله به شمار آورده‌اند (تجلی بخش، ۱۳۶۴: ۱۲). با توجه به اینکه بعد از عزل اعتمادالدوله، قوللرآقاسی در منصب خود باقی ماند این ظن که وی نیز از مخالفان پدر زن خود بوده است تقویت می‌شود (البته عدم عزل قوللرآقاسی می‌تواند از ترس گروه درباری از برادر او وختانگ حاکم گرجستان نیز باشد). فتحعلی‌خان داغستانی از جمله معدود شخصیت‌های تقریباً کاردان اواخر صفویان محسوب می‌شد. وی از نظامیان سابق بوده که حالا در جامه اعتمادالدولگی بود. قضاوت منابع در مورد او متفاوت است. عده‌ای او را عامل همه بدبختی‌های صفویان دانسته‌اند. نگارنده وقایع‌السنین از جمله مخالفان جدی اعتمادالدوله بوده و تمامی اقدامات او را با دیده خیانت نگریسته است. در متن مکافات‌نامه نیز به همین صورت داغستانی شماتت شده است. شعری در مورد او چنین آورده است:

ز املاک و اسباب و نقد و عیار / ز خیل و بغال و بعیر و حمار
به هر صیغه از هر که در هر کجا / که بودش گمان کرد اخذ از جفا

(جعفریان، ۱۳۷۲: ۱۲۵)

دلیل مخالفت این طیف می‌تواند معلوم باشد. همانگونه که اشاره شد داغستانی سنی مذهب بود و طیف وابسته به ملاباشی به شدت با او مخالف بودند. صاحب مکافات‌نامه و خاتون آبادی نیز از وابستگان به دستگاه ملاباشی بودند بنابراین می‌توان نتیجه گرفت قضاوت آنها از روی غرض و ناشی از پیش داوری بوده است. از منابع داخلی که به طرفداری از داغستانی پرداخته، مرعشی‌صفوی است. او آورده که فتحعلی‌خان «نسبت بامرای دیگر که فساد امزجه آن‌ها از حد اعتدال بدر رفته بود بالنسبه در تدبیر و کاردانی کمال امتیاز داشت» (مرعشی‌صفوی، ۱۳۶۲: ۴۸) مورخان غیرایرانی معاصر فتحعلی‌خان نیز از کاردانی او سخن به میان آورده‌اند. در مجموع وی از افراد کاردان دربار شاه سلطان حسین بود اما برداشتن هر شخصی در دربار شاه سلطان حسین کار سهلی بود. بنابر همین اصل مخالفان طرح برکناری او را ریختند. منابع چگونگی ماجرای توطئه را تقریباً یکسان نقل کرده‌اند. حکیم‌باشی و ملاباشی یک شب سراسیمه به سراپرده شاه شتافتند و در حالیکه او در خواب بود به او گفتند که فتحعلی‌خان داغستانی با سه هزار کُرد می‌خواهد به دربار حمله و شاه را برکنار کند. نامه‌ای جعلی با مهر اعتمادالدوله که برای سران کُرد نوشته بود را نشان شاه دادند. شاه بی‌اراده که تازه از خواب بیدار شده بود، ترس بر او مستولی شده و شواهد را نیز بر صحت ماجرا می‌دید، فوراً دستور تشکیل شورایی داد. این شورا از درباریان و خواجگان که همگی دشمنان اعتمادالدوله محسوب می‌شدند تشکیل شد. در این شورا ابتدا قرار شد اعتمادالدوله به قتل برسد اما ظاهراً درباریان جهت اخذ اموال او برنامه داشتند و فرمان نایبنا کردن او را گرفتند (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۴۷-۴۶. آصف، ۲۵۳۷: ۹۲-۹۱. دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۳۶-۱۳۵). ملاباشی و بنابر روایتی دیگر پسرش با دستان خویش چشم وزیر را از حدقه بیرون کشید (مرعشی‌صفوی، ۱۳۶۲: ۵۰). دامنه دستگیریه‌ها و کشتارها توسعه یافت. «تفنگچی‌باشی، صاحب رقم او، میرزا رفیعا و پسرانش» همگی دستگیر شدند (فلور، ۱۳۶۵: ۳۸). اعتمادالدوله سمت خود را از دست داد و سر دسته کودتاچیان یعنی قورچی‌باشی به جایگاه صدراعظمی تکیه زد. اما مسئله به همین جا ختم نمی‌شد درباریان هنوز به مقصود کامل خود نرسیده بودند. لطفعلی‌خان سپهسالار با نیرویی برگزیده در شیراز بوده و امکان داشت با آگاهی از این مسئله برای درباریان خطرناک شود. ضمن آنکه یکی از اهداف کودتاگران براندازی لطفعلی‌خان بود. نامه‌ای به حاکم شیراز نوشتند که او را دستگیر کند. لطفعلی‌خان را به بهانه آنکه قصد مشاوره با او دارند، به مقر حکومت حاکم شیراز فراخواندند. سپهسالار بی‌خبر از همه جا به آنجا رفت و دستگیر شده به اصفهان فرستاده شد. بنابر دستور دولت جدید جمعی به استقبال او رفتند این گروه دستور داشتند که با کمال اهانت با او برخورد کنند «محصلان امر مذکور در قریه ایزدخواست که چهار منزلی اصفهان است بلطف علیخان رسیده حسب الامر دست او را بسته و

سر او را شکسته و دو شاخه نموده باصفهان رسانیدند و بر طبق خواهش امر ا و را ملبس بلباس نسوان نموده بر گاوی واژگون سوار کرده دم گاو را بدست او داده بودند و لوطیان شهر استقبال او کرده و چند سگی را بهیئت کتل اسب پیش پیش او می کشیدند و از اطراف و جوانب قضا و لعنت و اهانت بی نهایت نموده او را حبس نمودند» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۵۰) وی سپس به زندان افکنده شد اما به لحاظ جسمانی به او آسیبی نرساندند «علت این رفتار بالنسبه ملایم آن بود که شاه نسبت به اصالت توطئه اظهار بدگمانی می کرد.» (لکههارت، ۱۳۶۴: ۱۴۰) به هر روی این عاقبت سپهسالاری بود که امید آن می رفت از خطر غلزائی‌ها جلوگیری کند.

دستگیری سپهسالار عواقب ناگواری برای صفویان داشت. سپاهی منظم که سپهسالار بنابر گواهی منابع جمع کرده بود، طبیعتاً با دیدن وضعیت موجود پراکنده می شدند «زیرا خانها و اشرافی که فرماندهی دسته‌های مختلف لشکر را به عهده داشتند از بیم آنکه مبدا به سبب نهب و غارتی که در کرمان کرده بودند به محاکمه خوانده شوند، به املاک خود بازگشتند، به طوری که از سپاه گران او که مایه امنیت ایران بود ظرف چند روز جز توپها و مهمات و آذوقه چیزی بر جای نماند» (هنوی، ۱۳۶۷: ۶۵) به واقع آنی‌ترین و شاید مهم‌ترین عاقبت دستگیری سپهسالار را باید پراکنده شدن سپاه او دانست. دوسرسو معتقد است که این سپاه بهترین سپاهی بود که ایران مدتها بود چنین سپاهی ندیده بود (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۵۵). ظاهراً این سپاه به دلیل اقدامات لطفعلی خان در جهت تأمین مالی آنها، به او علاقه زیادی داشتند و این امر نیز مدتها بود برای فرماندهان نظامی قشون ایران پدید نیامده بود. درباریان از این مسئله نیز اطلاع داشتند، بنابراین علاوه بر دستگیری سپهسالار قشون وفادار به او را نیز به نوعی پراکنده کردند. دومین پیامد دستگیری سپهسالار در قندهار رخ داد. آنجا افغانه با شنیدن این اخبار اظهار خرسندی کردند «محمود در یک لحظه از ترس و نگرانی بسیار بزرگ و حتی حالت ناامیدی کامل بیرون آمد و وارد امیدواری و امنیت مطلق گردید.» (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۶۵) قطعاً رسیدن این خبر به قندهار باعث می شد تا افغانه به عمق اختلافات در دربار صفویان پی ببرند. آن‌ها متوجه شده بودند که اختلافات به حدی رسیده که سپاهی منظم و احتمالاً وفادار که جمع شده به راحتی متلاشی شده بود. افغان‌ها که قدرت دفاعی ناقص صفویان را در حمله به کرمان مشاهده کرده بودند، ابهت دربار اصفهان را نیز پوشالی یافتند. دربار چنان سرگرم تعارضات درونی خود بود که وقت فکر کردن به محمود را نداشت. بنابراین دومین پیامد برکناری سپهسالار ایجاد انگیزه و امیدواری در بین افغانه بود.

پس از مدتی که از کودتا گذشت، شاه نیز حالت عادی به خود گرفت و خبری از کردهایی که کودتاگران گفته بودند نشد، اصل توطئه مورد شک شاه قرار گرفت. فتحعلی خان که اکنون نابینا شده بود دیگر امیدی به بازگشت او نبود. با این وجود شاه دادگاهی ترتیب داد و داغستانی به خوبی از خود دفاع نمود و تقریباً بی‌گناهی خود را ثابت نمود. دوسرسو شرحی از این دادگاه را بیان می‌کند (دوسرسو، ۱۳۶۴: ۱۳۹ تا ۱۴۶). این دفاعیات نتوانست برای او کارساز شود کار از کار گذشته و گروه مخالف درباری قدرت را تصاحب کرده بود. شاه آنچنان ناتوان بود که نتوانست با وجود مسلم شدن جعلی بودن توطئه، با کودتاگران مقابله کند. نفوذ گروه‌های مختلف بر شاه ناتوان سبب سلب هرگونه اختیاری از او شده بود. بدون شک برداشته شدن وزیری لایق مانند داغستانی نیز همانند برداشته شدن سپهسالار عواقب ناگواری داشت. برداشته شدن او «به معنای قربانی کردن مصالح کشور در منافع خصوصی و فرقه‌ای بود، اما درک این نکته ظریف، نیازمند وجود نظریه‌ای منسجم درباره مصالح عمومی و لاجرم، مصالح عالی ملی بود که از سده‌های پیشین در قلمرو نظر در ایران غیرممکن شده بود.» (طباطبایی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۸۳).

محمدقلی‌خان شاملو که منصب قورچی‌باشی را داشت و کودتاگر اصلی بود بر مقام اعتمادالدولگی تکیه زد. یکی از خاندان زنگنه به نام شیخعلی‌خان زنگنه به مقام قورچی‌باشیگری رسید. در این کشاکش سیاسی ائتلاف ترکان و تاجیکان که متشکل از قورچی‌باشی، حکیم‌باشی و ملاباشی بود، در برابر نیروهای برکشیده عهد شاه عباس اول یعنی نیروی سوم قرار گرفت. داستانی که از زمان شاه‌صفی به شکل جدی آغاز شده و نیروهای ترک و تاجیک معمولاً ائتلاف ضد نیروی سومی را تشکیل می‌دادند. در دوران گذشته به سبب وابستگی و وفاداری نیروی سومی‌ها به شاه معمولاً شاهان صفوی تمایل به حمایت از آنها داشتند. در این کشاکش، شاه سلطان حسین بی‌طرفی خطرناکی و به واقع به ضرر نیروی سوم اتخاذ کرده بود. این مسئله علاوه بر ضعف شخصیتی شاه متأخر صفویان نسبت به دیگر شاهان صفوی می‌تواند حاکی از قدرتمندتر شدن ترکان و تاجیکان نیز باشد. خصوصاً تاجیکان که این بار در ردای روحانیت و ملاباشی‌ها قد علم کرده بودند و اتفاقاً شاه سلطان حسین یا به قول برخی‌ها ملاحسین علاقه‌ای به این طیف نیز نشان می‌داد. نکته دیگری که در این رقابت درباری قابل ذکر است، است، دخالت گسترده نظامیان در سیاست می‌باشد. محمدقلی‌خان قورچی‌باشی علیه دولت حاکم کودتا می‌کند و خود اعتمادالدوله می‌شود. پیش از آن نیز فتحعلی‌خان داغستانی از همین مسیر اعتمادالدوله شده بود و قبل‌تر از او شاهقلی‌خان نیز به همین شیوه. به واقع سه اعتمادالدوله آخر هر سه نظامی بودند. چگونگی است در حالیکه کشور در حالت جنگی بود این صاحب مناصب نتوانستند از فن و تخصص خود

استفاده نمایند و آن را از ورطه سقوط نجات دهند؟ در پاسخ باید گفت اولین مسئله حائز اهمیت آن است که همین نظامیان گرچه در رأس مناصب نظامی بودند اما از نظامیان جنگ ندیده محسوب می‌شدند و فقط عنوان و اسمی را یدک می‌کشیدند و در زمینه تخصصی خود در پایین‌ترین مرتبه قرار داشتند. دومین مسئله آنکه این صاحب‌منصبان که بر مقام اعتمادالدولگی تکیه می‌زدند با استفاده از یکسری دسیسه‌چینی‌ها و توطئه‌ها موفق به این امر شده بودند. لاجرم کسی که با توطئه روی کار بیاید بیاید عده‌ای مخالف را خواهد داشت و آن مخالفان پیاپی کارشکنی می‌کردند و مانع از موفقیت اعتمادالدوله می‌شدند. شاه نیز توان آن را نداشت که توطئه‌گر را از غیر توطئه‌گر تشخیص دهد و حتی اگر تشخیص می‌داد توان مقابله با توطئه‌گران را نداشت و به واقع خود را به ندیدن می‌زد. مورد بعدی رواج فرهنگ منفعت‌طلبی در بین درباریان از اعتمادالدوله تا کمترین مناصب بود. «در این دوره نفع شخصی صاحبان قدرت بر منافع کشور غلبه کرده بود. حکام ایالات به بهره‌کشی از ساکنان مشغول بودند و درباریان خودپسند بدون توجه به خطری که آنان را تهدید می‌کرد به کار خود می‌پرداختند» (صفت گل، ۱۳۸۸: ۹۲) این خصیصه هر شخص کاردانی را با مشکل مواجه می‌کرد. حرص و طمع درباریان سیر نشدنی بود. به هر حال محمدقلی‌خان و طیف وابسته به او قدرت را در اختیار گرفتند و حال آنها با مهم‌ترین مسئله‌ای که مواجه بودند، شورش غلزائی‌ها بود که می‌بایست برای آن راه چاره‌ای اندیشیده می‌شد.

نتیجه

روزگار شاه سلطان حسین صفوی دوران اوج دسیسه‌ها و رقابت‌های گروه‌های مختلف درباری در جهت کسب قدرت بیشتر بود به نحوی که این رقابت‌ها در نهایت منجر به سقوط سلسله ریشه‌دار صفویان شد. فتحعلی‌خان داغستانی گرچه صدراعظمی کاردان بود اما او نیز با استفاده از این دسیسه‌چینی‌ها و رقابت‌ها موفق به کسب قدرت شد. مردم اصفهان بر اثر قحطی نان به خیابان ریختند و در میدان شاه شعارهایی سردادند که برخی از این شعارها مستقیماً شاه را هدف قرار می‌داد. فتحعلی‌خان داغستانی که از سوی شاه مأمور رسیدگی به این مشکل شد از آن به نفع خودش بهره برداری سیاسی نمود و توانست رقیب خود (شاهقلی زنگنه) را از عرصه رقابت خارج نموده و بر مسند وزارت تکیه زند. در دوران وزارت فتحعلی‌خان به جای آنکه وی توان خود را برای رهایی کشور از دویجران سیاسی (حمله افغانها) و اقتصادی (کمبود نان و موارد دیگر) بگذارد، مجبور شد فکر خود را

مصروف چگونگی مقابله با دشمنان داخلی (درباری) و رقابت‌های کند. برای نیل به این هدف مناصب مهم را میان خویشاوندان خود تقسیم نمود. او به خوبی می‌دانست که گروه‌های درباری رقیب در اولین فرصت زیرپای او را خالی خواهند کرد و با این کار سعی در آن داشت تا به محرمان خود متکی باشد. اما همین کار او سبب ایجاد حس رقابت و حسادت شدیدتر شد. اقدامات نابخردانه لطفعلی خان برادرزاده برادرزاده داغستانی در کرمان و شیراز هم سبب نارضایتی بیشتر مردم از حکومت و هم سبب نارضایتی گروه‌های ناراضی درباری شد. درباریان اقدامات لطفعلی خان را ناشی از اتکای وی به قدرت عمویش در دربار می‌دانستند و به فکر افتادند به هرنحوی شده (حتی با حمایت از یک حمله خارجی) آن‌ها را از میان بردارند. اعتمادالدولگی فتحعلیخان فرصت مناسبی بود تا شاه با استفاده از کاردانی وی و همچنین نیروهای نظامی لزگی، مانع از سقوط صفویان شود اما سستی اراده شاه و بالا بودن میزان توطئه‌ها در دربار، مانع از این امر شد.

منابع

- استرآبادی، میرزاحمدخان، (۱۳۷۷) *جهانگشای نادری*، باهتمام سیدعبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان صنیع الدوله، (۱۳۶۴) *تاریخ منتظم ناصری*، جلد دوم، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- اکسورثی، مایکل، (۱۳۸۸) *ایران در عصر نادر*، ترجمه سید امیر نیاکویی و صادق زیباکلام، تهران: انتشارات روزبه.
- اوتر، ژان، (۱۳۶۳) *سفرنامه ژان اوتر عصر نادرشاه*، ترجمه علی اقبالی، تهران: انتشارات جاویدان.
- آصف، محمدهاشم، (۲۵۳۷) *رستم التواریخ*، چ سوم، تصحیح محمد مشیری، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم، (۱۳۵۷) *سیاست و اقتصاد عصرصفوی*، چ دوم، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- تجلی بخش، سروش، (۱۳۶۴) *نادرشاه*، تهران: انتشارات ابن سینا.
- جعفریان، رسول، (۱۳۷۲) *علل برافتاد صفویان، مکافات نامه*، تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- حسینی شوشتری، سیدعبدالله بن سیدنورالدین بن سیدنعمت الله، (۱۳۴۳) *تذکره شوشتر*، تصحیح بهادر مولی بخش، کلکته: بی نا.
- خاتون آبادی، سیدعبدالحسین، (۱۳۵۲) *وقایع السنین و الاعوام*، تصحیح محمد باقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامییه.
- دوسرسو، ژان آنتوان، (۱۳۶۴) *علل سقوط شاه سلطان حسین*، ترجمه ولی الله شادان، تهران: شرکت کتاب سرا.
- سردادور، ابوتراب، (۱۳۵۴) *تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه افشار*، تهران: چاپخانه ارتش شاهنشاهی.
- صفت گل، منصور، (۱۳۸۸) *فراز و فرود صفویان*، تهران: کانون اندیشه جوان.
- طباطبایی، سیدجواد، (۱۳۸۴) *دییاجه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، ج اول، چ چهارم، تهران: نشرنگاه معاصر.
- فلور، ویلم، (۱۳۶۵) *برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان (روایت شاه‌داز هلندی)*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: انتشارات توس.
- کروسینسکی، (۱۳۶۳) *سفرنامه کروسینسکی*، ترجمه عبدالرزاق دنلی (مفتون)، مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی، تهران: انتشارات توس.

لکهارت، لارنس، (۱۳۶۴) *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، چ دوم، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران: انتشارات مروارید.

متی، رودی، (۱۳۹۳) *ایران در بحران زوال صفویه و سقوط اصفهان*، ترجمه حسن افشار، تهران: نشرمرکز.

مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، (۱۳۶۲) *مجمع التواریخ*، تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه طهوری و کتابخانه سنائی.

مینورسکی، (۱۳۷۸) *سازمان اداری حکومت صفویان یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات امیرکبیر.

میرزا رفیعا، محمدرفیع بن حسن، (۱۳۸۵) *دستورالملوک*، بکوشش و تصحیح محمداسماعیل مارچینکوفسکی، ترجمه علی کردآبادی، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف، (۱۳۸۲) *ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم*، چ دوم، تصحیح محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

هنوی، جونس، (۱۳۶۷) *هجوم افغان و زوال دولت صفوی*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات یزدان.

